

بررسی امنیت اقتصادی افراد از خلال قواعد فقه امامیه با نگاهی به مرجع امنیت

نجف لکزایی¹

دانشیار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی

دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

هادی حاجزاده²

دکترای حقوق عمومی و مدرس دانشگاه

تاریخ پذیرش: 1393/5/19

تاریخ دریافت: 1393/8/4

چکیده

مطالعه امنیت، مقوله‌ای سهل و ممتنع است؛ سهل از این رو که همه انسان‌ها نسبت به آن علم حضوری دارند و ممتنع از آن جهت که معانی، سطوح، ابعاد و ارکان مختلفی را شامل می‌شود. یکی از ابعاد امنیت، امنیت اقتصادی و یکی از سطوح آن امنیت فردی است. همچنین یکی از ارکان امنیت، «مرجع امنیت» نام دارد که به معنای مهم‌ترین «موضوعی» است که صیانت از آن، مطلوب کنشگران امنیتی است. در بحث حاضر، «موضوعات» دخیل در «امنیت اقتصادی افراد» در پرتو قواعد فقه امامیه مورد بررسی قرار گرفته و به این نتیجه رسیده‌ایم که فقها به جنبه‌های مختلفی از امنیت اقتصادی افراد توجه نشان داده و سه دسته قاعده فقهی را برای صیانت از حقوق اقتصادی افراد تأسیس کرده‌اند. این سه دسته عبارت‌اند از: قواعدی که تعرض به امنیت اقتصادی افراد را منع می‌کند؛ قواعدی که امنیت اقتصادی افراد را مورد تأکید و تضمین قرار می‌دهد و به رسمیت می‌شناسد؛ قواعدی که امنیت/آزادی اقتصادی افراد را محدود می‌کند. در پایان و به‌عنوان جمع‌بندی بحث، سعی شده است، مهم‌ترین قاعده مرتبط با امنیت اقتصادی (تحت عنوان مرجع امنیت)، از بین قواعد بررسی شده، استخراج و ارائه گردد.

کلید واژه‌ها: امنیت، اقتصاد، آزادی، احترام، نظام.

طبقه‌بندی JEL: H55, A10, A13, P48, P43

مقدمه

در مطالعات امنیتی نوین معمولاً برای امنیت چهار رکن قائل‌اند: امنیت از چه چیزی (منبع تهدید امنیت)، امنیت با چه چیزی (منبع تأمین امنیت)، امنیت برای چه چیزهایی (موضوع امنیت) (Nasri & Eftekhary: 2004 34) و امنیت برای چه هدفی (مرجع امنیت).

کانون اصلی مطالعات امنیتی معطوف به مرجع امنیت است و لذا انواع مختلفی برای آن در نظر گرفته می‌شود؛ مرجع امنیت از حیث سطح می‌تواند فرد باشد (امنیت فردی) یا جامعه باشد (امنیت عمومی) یا کشور باشد (امنیت ملی) و یا محیط بین‌المللی (امنیت بین‌المللی)؛ همچنین از حیث موضوع و ابعاد می‌تواند ناظر به امور نظامی باشد (امنیت نظامی) یا امور اقتصادی (امنیت اقتصادی) یا امور فرهنگی (امنیت فرهنگی) یا اجتماعی (امنیت اجتماعی) یا سیاسی (امنیت سیاسی) و یا زیستی (امنیت محیط‌زیست).

مطالعه مرجع امنیت در هر یک از این سطوح و ابعاد و حالت‌های تقدم و تأخر هر یک از آن‌ها بی‌تردید نیازمند یک مبنای فکری و یا ایدئولوژیکی است چراکه این مطالعات مانند دیگر مطالعات علوم انسانی به نحو انتزاعی و فارغ از علقه‌ها و بستریهای عقیدتی طراحان و عرضه‌کنندگان آن تصویری بدون تصدیق است. بر این اساس صرف مطالعه «مرجع امنیت» ادعایی است گمراه‌کننده و ناصحیح و لذا ضروری است هر محقق، مضاف‌الیه تحقیق خود را برای خواننده تبیین نماید به این نحو که به‌عنوان مثال در یک بعد خاص یا در یک سطح معین می‌خواهد مرجع امنیت را در بستر اندیشه‌هایی مانند لیبرالی یا کمونیستی و یا اسلامی مورد مطالعه قرار دهد یا در بستر واقعیت‌هایی مانند قواعد حقوقی، ساختارهای رسمی و موضع‌گیری‌های سیاسی¹.

در این تحقیق اولاً بعد «اقتصادی» امنیت و ثانیاً سطح «فردی» آن در بستر «نظام فکری اسلامی» مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بر این اساس ضمن تعریف امنیت و ابعاد و عناصر و انواع آن، مقصود از مرجع امنیت اقتصادی را شرح داده و قواعدی که در این زمینه توسط فقهای شیعه ارائه

1- به عنوان مثال منذر قحف، اقتصاددان برجسته اسلامی در کتاب «الاقتصاد الاسلامی؛ علم یا وهم» بیان می‌دارد: «انکار علاقه و رابطه بین علم اقتصاد و ارزش‌های دینی و اخلاقی از سوی نسل پیشین اقتصاددانان اروپا مردود و خطا بود... از این رو در سال‌های اخیر شاهد بازگشت گسترده به گرایش انسانی‌تر بودیم» (Monzer Qahf, 2005: 158).

شده است مورد بررسی قرار می‌دهیم تا از خلال آن‌ها آنچه که در نظام فکری اسلامی در خصوص مسائل اقتصادی در سطح فردی مورد بیشترین توجه و اهمیت قرار گرفته است معلوم گردد.

1- شناسایی امنیت اقتصادی و مرجع آن

1-1- تعریف امنیت، ابعاد و عناصر آن

1-1-1- تعریف امنیت: امنیت از حیث لغوی برابر نهاد Security و «لامن» و «لامان» است. در زبان فارسی به «ایمن شدن» «در امن بودن» و «بی‌بیمی» تعریف شده است (Moeen, 1996: 354). در زبان عربی مشتقات متفاوتی از آن ارائه شده که بر محور معنایی «اطمینان» «در امن بودن» «ضمانت و محافظت» «حمایت» «مورد اعتماد و اطمینان» قرار دارند (Esfehani Raagheb 1996: 148, Fares & Ibn: 1983: 48-49). در زبان انگلیسی نیز این مفهوم از واژه لاتین Securita و از ریشه Securus مشتق شده که به معنای رهایی از ترس یا نگرانی، امان، اطمینان، حفاظت و صیانت به کار رفته است. آنچه در این کاربردها در خور توجه می‌نمایند شباهت معانی لغوی امنیت در زبان‌های گوناگون است که حکایت از وجود مدلول نسبتاً مشابهی در نزد زبان‌شناسان مختلف از واژه امنیت دارد (Eftekhary, 2012: 80). اما بر خلاف معنای لغوی، معنای اصطلاحی این واژه دارای تعاریف بسیار متفاوت و گاه متعارضی است به گونه‌ای که در یک بررسی اجمالی در چند سال پیش، بیش از 150 تعریف متفاوت از این واژه یافت شده است (Eftekhary, 1997: v.-2: 27-60)¹. از آنجا که پرداختن به این تعاریف از موضوع این نگاه‌شده خارج است²، با مبنا قرار دادن معنای لغوی «امنیت» (فراغت از تعرض و تهدید) در ترکیب «امنیت اقتصادی»، بحث را پی می‌گیریم.

1- البته لازم به ذکر است که بخشی از این تکرر تعاریف ناشی از اختلاف برداشت از اصطلاح امنیت است و بخشی دیگر ناشی از توسعه مفهومی واژه امنیت آن‌گونه که باری بوزان بیان داشته است به این معنا که هنوز پردازش نظری درخصوص حوزه معنایی این واژه ادامه دارد (Navidniya, 2009: 15) و بخشی دیگر ناشی از سطوح و ابعاد مختلف امنیت که از سطح فردی تا بین‌المللی و از بعد نظامی تا زیست محیطی را شامل می‌شود (Rabiee, 2004: 4-5).

2- برای اطلاعات بیشتر در این خصوص ر.ک: Eftekhary, 2012: 80-91.

1-1-2- ارکان یا عناصر امنیت: در مباحث امنیت پژوهی معمولاً به عوامل تأمین کننده امنیت، عوامل تهدید کننده امنیت، موضوع امنیت و مرجع امنیت پرداخته می شود که اصطلاحاً «امنیت چگونه»، «امنیت از چه»، «امنیت برای چه / امنیت چه کسانی یا چیزهایی» و «امنیت چه کسی یا چیزی (عالی ترین هدف امنیت)» یاد می شود (Eftekhary, 2012: 80).

«عوامل تأمین کننده امنیت»، «عوامل تهدید کننده امنیت» و «چگونگی ایجاد امنیت»، در سیاست یا راهبرد امنیتی هر کشور و به عبارتی در دکترین امنیت ملی آن کشور مورد بحث و بررسی قرار می گیرد بدین معنا که هر کشوری با توجه به منابع تهدید کننده امنیت و منابع و امکانات موجود برای تأمین امنیت، بهترین و مناسب ترین سازوکار را برای ایجاد امنیت اتخاذ می کند.

منظور از «موضوع/موضوعات امنیت¹»، مسائل و اهدافی است که امنیت برای آن ها تحقق پیدا می کند و رفع تهدید از آن ها هدف سیاست های امنیتی است؛ به عبارت دیگر، اینکه «متعلق به» امنیت در هر «سطحی»، چه چیزی است، تحت عنوان «موضوع» امنیت، مورد بررسی قرار می گیرد. موضوعات امنیتی می توانند بسیار متنوع و متعدد باشند و در سطوح مختلفی قرار بگیرند.

بالاترین هدف در موضوعات امنیتی را «مرجع امنیت²» می نامند که از بیشترین اهمیت در بین سایر موضوعات برخوردار است. به طور کلی «مرجع امنیت» مهم ترین مبحث در بین مباحث امنیت پژوهی است و در واقع به مفهوم امنیت، هویت می بخشد (Rabiee, 2004: 116) اما در عین حال از بیشترین دامنه منازعات نیز برخوردار است. به طور خلاصه مرجع امنیت را می توان عبارت دانست از چیزی که اولاً تهدید متوجه آن است و ثانیاً برای حفظ بقای آن می توان به تدابیر اضطراری³ متوسل شد (saeed poor, 2010: 32). در تعریف دیگری از مرجع امنیت، آن را عبارت از واحدی دانسته اند که (با هدف تقلیل تهدیدات و تأمین امنیت پایدار) موضوع سیاست گذاری ها و برنامه ریزی های امنیتی واقع می شود (male Karimi, 2005: 768). به طور خلاصه می توان مرجع

1-object of security

2-referent object of security

3-emergency measures. مقصود از تمهیدات یا تدابیر اضطراری، اقداماتی است که ورای رویه های معمول و عادی سیاسی برای حل و فصل مسائل قرار دارد و عمدتاً با ممنوعیت ها و محدودیت ها همراه است (Buzan, 2007: 49).
(de Wilde, Weaver)

امنیت را همان هدف امنیت دانست.

برای شناسایی مرجع امنیت در هر حوزه و سطح امنیتی ابتدا باید تمامی «موضوعات» دخیل در آن حوزه را شناسایی و فهرست نمود تا در گام بعد، بتوان از بین آن‌ها «مرجع» امنیت را تعیین نمود.

برای تعیین اینکه کدام «موضوع» امنیتی، استحقاق و ظرفیت «مرجع» واقع شدن را داراست تنها ملاک و ضابطه ارائه شده (با توجه به تعریف مرجع امنیت)، «اهم» بودن یک «موضوع»، نسبت با سایر موضوعات است. برای تشخیص اینکه چه موضوعی از بیشترین اهمیت برخوردار است، معیارهای مختلفی می‌توان در نظر گرفت از قبیل: تصریح مؤسس، مقنن یا شارع به مهم‌تر بودن یک موضوع در یک حوزه امنیتی، وجود بیشترین ترخیصات و سهل‌گیری‌ها یا در نظر گرفتن بیشترین امتیازات برای یک موضوع خاص، تأسیس کمترین محدودیت‌ها برای یک موضوع، در نظر گرفتن بیشترین تدابیر اضطراری برای یک موضوع، گستردگی دایره شمول یک موضوع، ارجحیت دادن به یک موضوع در موارد تزامن و

1-1-3- انواع امنیت: علاوه بر این، امنیت را از جنبه‌های مختلف تقسیم کرده‌اند: امنیت از حیث قلمرو به امنیت داخلی و امنیت خارجی تقسیم می‌شود. امنیت از حیث سطح به امنیت فردی، امنیت عمومی، امنیت ملی و امنیت بین‌المللی قابل تقسیم است. امنیت از لحاظ رویکرد به امنیت سلبی (نبود تهدید) و امنیت ایجابی (ایجاد شرایط و بسترهای مناسب) تقسیم می‌شود. همچنین امنیت از حیث موضوع یا کارکرد با توجه به تقسیم‌بندی رایج به شش دسته امنیت نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی تقسیم می‌شود¹.

1-2- امنیت اقتصادی:

ایده امنیت اقتصادی از سال 1945 میلادی مورد توجه نظام‌های سیاسی قرار گرفت و با پایان جنگ سرد مورد توجه روزافزونی واقع گردید (seyyed poor, 2003: 33) به طوری که از دهه

1- البته لازم به ذکر است که تقسیم‌بندی امنیت به این موضوعات، با الهام از مکتب امنیتی کپنهاگ ارائه شده و نخستین بار از سوی باری بوزان در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس مطرح گردیده است و از آنجا که امروزه این مکتب، مهم‌ترین بستر مطالعات امنیتی است و از نگاه نسبتاً جامعی در این حوزه برخوردار است، از پرداختن به موضوع امنیت در سایر مکاتب امنیتی (مکتب سنتی، مکتب لیبرال و مکتب هستی‌شناسانه) اجتناب شده است.

1990 به بعد توجه به «اقتصاد به‌عنوان یک بعد امنیت» به «اقتصاد به‌عنوان یک رویکرد امنیتی» تغییر ماهیت داد و تعبیر امنیت اقتصادمحور جایگزین امنیت اقتصادی گردید (Terriff, 2004: 273-282 به نقل از Others & Eftekhary, 2011: v.60, 57). از دیدگاه رابرت ماندل امنیت اقتصادی عبارت است از «میزان حفظ و ارتقای شیوه زندگی مردم یک جامعه از طریق تأمین کالاها و خدمات و هم از مجرای عملکرد داخلی و هم حضور در بازارهای بین‌المللی» (Mundell, 1998: 107). از دیدگاه بوزان نیز امنیت اقتصادی عبارت است از «نظم بین عوامل اساسی تهیه نیازهای معیشتی انسان یعنی منابع اولیه تولید، توزیع کار و درآمد اعضای جامعه به‌طوری که نیازهای ضروری آن‌ها تأمین شود و آن‌ها از نبود و یا حتی احتمال نبود این ضروریات احساس خطر نکنند و آرامش و آسایش آن‌ها سلب نگردد» (Akhavan Kazemi, 2008: v.29, 186).

در تعریف دیگری امنیت اقتصادی به‌طور ساده عبارت دانسته شده است از اینکه مردم در اموالشان امنیت داشته باشند و دولت با عدل و انصاف از آن‌ها مالیات اخذ کند، احتکار در میان نباشد و قیمت‌ها متعادل باشند (Akhavan Kazemi, 2008: 186).

1-3- مرجع امنیت اقتصادی:

با دقت نظر در تعاریف گوناگونی که در خصوص امنیت اقتصادی ارائه شده است می‌توان یک نکته کلی را استنتاج نمود و آن اینکه امنیت اقتصادی مقوله‌ای است فنی و همین نکته، تمایز مفهوم «امنیت اقتصادی» با «مرجع امنیت در اقتصاد» را نمایان می‌سازد؛ به‌عبارت‌دیگر در امنیت اقتصادی سخن از ارائه راهکارها و مکانیسم‌هایی است که ثبات اقتصادی را برای فرد و جامعه به ارمغان می‌آورد؛ درحالی که در مرجع امنیت در اقتصاد در واقع ما با فلسفه اقتصاد و پیش‌ارزش‌های ذهنی آن سروکار داریم و به دنبال تبیین این موضوع هستیم که در بعد اقتصادی زندگی انسان چه چیزی از بیشترین اهمیت برخوردار است و باید بیشترین صیانت از آن صورت گیرد.

به‌بیان‌دیگر، امنیت اقتصادی، از «موضوعات» متعددی (نظیر مالکیت خصوصی، ثبات اقتصادی، افزایش درآمد دولت و ...) تشکیل می‌شود اما اینکه کدام‌یک از این «موضوعات»، از بیشترین اهمیت در یک نظام اقتصادی و ایدئولوژیک برخوردار است، مبین «مرجع» امنیت اقتصادی است.

2- مرجع امنیت اقتصادی در سطح فردی و جویش آن‌ها در مطالعات فقهی و اصولی:

امنیت فردی عبارت است از حالتی که فرد جسماً و روحاً در آن فارغ از ترس و آسیب رسیدن به جان و یا مال و یا آبروی خود یا از دست دادن آن‌ها زندگی کند (Akhavan Kazemi, 2006: 23) و بر اساس یک تعریف دیگر، امنیت فردی عبارت دانسته شده از مصونیت و حرمت یک شخص از تعرض و تجاوز به حقوق مشروعش (Jahan Bozorqi, 2009: 51) که این حقوق، هم می‌تواند معنوی باشد مانند حق بر آزادی، حق بر آبرو، حق بر مذهب و ... و هم می‌تواند مادی باشد مانند حق بر حیات و حق مالکیت.

امنیت اقتصادی در این سطح در دو جنبه سلبی و ایجابی قابل بازتعریف است؛ جنبه سلبی آن عبارت است از مصونیت افراد از تعرض و تجاوز به حقوق اقتصادی مشروعشان و جنبه ایجابی امنیت اقتصادی عبارت است از ایجاد بسترهای لازم به منظور امکان تحقق آزادانه اهداف/خواسته‌های اقتصادی مشروع تک تک افراد.

داعیه این تحقیق بر آن است که در سنت مطالعات فقهی و اصولی نیز، می‌توان قواعدی را یافت که این وجوه سلبی و ایجابی را در بر دارد به این معنا که قواعد فقهی مربوط به حوزه اقتصاد فردی را می‌توان در سه دسته مورد مطالعه قرار داد؛ قواعدی که تعرض به امنیت اقتصادی افراد را منع می‌کند، قواعدی که امنیت اقتصادی افراد را مورد تأکید و تضمین قرار می‌دهد، قواعدی که امنیت/آزادی اقتصادی افراد را محدود می‌کند.

2-1-1- قواعدی که تعرض به حقوق اقتصادی افراد را منع می‌کند (وجه سلبی):

این دسته از قواعد را می‌توان در دو گروه مورد مطالعه قرار داد؛ قواعدی که بر مطلق حرمت و ممنوعیت تعرض به حقوق اقتصادی افراد دلالت دارد و قواعدی که بر لزوم جبران خسارت (ضمان) در صورت تعرض به حقوق اقتصادی افراد دلالت دارد.

2-1-1-2- قواعد ناظر بر ممنوعیت تعرض به امنیت اقتصادی افراد:

2-1-1-1-2- قاعده لا ضرر: در مورد مفهوم این قاعده اختلاف نظر فراوانی وجود دارد اما اجمالاً می‌توان بیان داشت که با توجه به این قاعده، ضرر در اسلام مشروعیت ندارد به این معنا که

هم حکم ضرری در اسلام وضع نمی‌شود¹ و هم اینکه در مقام عمل کسی نباید به دیگری ضرری وارد سازد (Mohaghegh Damaad, 1984: 1, 150).

نکته‌ای که برخی فقها در خصوص این قاعده بیان داشته‌اند این است که این قاعده تنها درباره حق الناس است و محدوده سلطنت مالکان و ارباب حقوق را نسبت به یکدیگر تعیین می‌کند به این معنا که سلطه مالکی محدود به حدی است که دیگر مالکان یا صاحبان حقوق از این سلطه متضرر نشوند (Shobeyri Zanjani, 1997: 9, 3010) و لذا می‌توان گفت که این قاعده تنها با قاعده تسلیط تعارض پیدا می‌کند و در برخی موارد دایره آن را محدودتر می‌نماید (Imam Khomeini, n.d: 1, 63).

در مجموع می‌توان قاعده لاضرر را از جمله عموماتی دانست که به صیانت از امنیت اقتصادی افراد از تعرض دیگران نگاه ویژه‌ای دارد.

بر اساس اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد».

2-1-1-2- قاعده احترام مال و کار مسلم: یکی از قواعد کلیدی، پرکاربرد و عام در حوزه مسائل اقتصاد اسلامی، قاعده احترام است. مقصود از این قاعده، این است که مال مسلمان و نیز

1- البته لازم به ذکر است که این بخش از تعریف قاعده لاضرر مورد اتفاق همه فقها نیست. به عنوان مثال بنا بر نظر حضرت امام، قاعده لاضرر نه یک حکم الهی بلکه یک دستور حکومتی و ولایی از سوی پیامبر بوده است که در مقام فصل خصومت صادر شده است (Imam Khomeini, n.d, 1, 55).

2- موارد این محدودیت را به طور خلاصه می‌توان این گونه برشمرد: بنا بر قاعده تسلیط، مالک می‌تواند در ملک خود هرگونه تصرفی را بنماید و هیچ کس حق ایجاد مزاحمت برای او را ندارد. در برخورد این قاعده با قاعده لاضرر این حالت‌ها امکان بروز می‌یابد: اگر تصرف مالک در ملک خود صرفاً سبب عدم انتفاع دیگری گردد در اینجا قاعده تسلیط مقدم است - اگر تصرف مالک در ملک خود موجب ضرر دیگری و عدم تصرف او موجب ضرر خود می‌گردد در اینجا نیز قاعده تسلیط حاکم است - اگر تصرف مالک در ملک خود موجب ضرر دیگری و عدم تصرف او موجب عدم انتفاعش می‌شود بین فقها اختلاف است و برخی قاعده تسلیط و برخی قاعده لاضرر را مقدم می‌دانند (در اینجا برخی معتقدند از آنجا که دو قاعده لاضرر در دو طرف امر جریان می‌یابد و هر دو با هم متعارض هستند لذا هر دو ساقط می‌شوند و چون تنها قاعده‌ای که باقی می‌ماند قاعده سلطنت است باید به مفاد آن عمل شود و برخی دیگر با استناد به قاعده لاضرر، ضرر بر مالک را رفع می‌کنند (Musavi Bojnoordi, 1979: 1, 267-268) - اگر تصرف مالک در ملک خود موجب ضرر دیگری و عدم تصرف او موجب ضرر خودش نیست و به علاوه تصرفش نیز موجب انتفاعش نمی‌شود همه فقها قائل به حکومت قاعده لاضرر هستند (Mohaghegh Damaad, 1984: 1, 154-155).

ثمره کار او باید از تصرف مجانی و تعدی مصون باشد (Mohaghegh Damaad, 1984: 1, 213).
 (Mostafavi, 1999: 24 – Musavi Bojnoordi, 1979: 2, 82 – 1984).

از رسول الله صل الله علیه و آله روایت است که حرمت مال مسلم مانند حرمت خون او است و این نشان می‌دهد که بعد از امنیت جانی، امنیت مالی مسلمان در درجه دوم اهمیت قرار دارد. تفاوت قاعده احترام با قاعده اتلاف در این است که قاعده احترام، وظیفه مکلفین را قبل از تصرف بیان می‌کند و قاعده اتلاف وظیفه بعد از تصرف عدوانی را بیان می‌کند؛ اما برخی فقها متذکر این نکته نیز شده‌اند که احترام مال مسلمان از دو جنبه است؛ یکی از این جهت است که متعلق این مال، فرد محترم است و دیگر از این جهت که خود مال، محترم است و لذا نباید هدر رود (Mostafavi, 1999: 25). اما برخی دیگر از محققین، احترام آن را فقط به خاطر مضاف الیه آن (مسلم) می‌دانند.³ فقها در بیان مشروعیت این قاعده به سیره متشرعه (Mostafavi, 1999: 24)، اجماع فقها بر آن (ibid: 25) و نیز برخی روایات استناد کرده‌اند⁴ و برخی فتوای خود را نیز مستند به این قاعده آورده‌اند که موارد زیر از جمله آن‌ها است:

- مرحوم صاحب جواهر اصل عدم تبرع⁵ را با قاعده احترام توجیه کرده است.⁶
- در دعوی بین هبه یا بیع بودن، علامه طباطبایی در تکمله عروه الوثقی بیان داشته‌اند که مقتضای قاعده احترام این است که کسی که قائل به هبه بودن است مدعی محسوب می‌شود (Musavi Khoee, 2000: 2, 36, 173).
- در جایی که اذن در تصرف داده شده و دعوا بر سر مجانی یا معوض بودن آن است نیز

3- كما قال العلامة الأصفهانی رحمه الله: أن الظاهر أن احترام المال ليس لحيثية ماليته القائمة بذات المال المقتضية لتداركه و عدم ذهابه هدرا بل لحيثية إضافية بإضافة الملكية إلى المسلم (Mostafavi, 1999: 26).

4- برای اطلاعات بیشتر ر.ک: - Journal Of Fiqh Ahl Beyt (a.s), v. 22, p.p. 123.

5- ماده 265 قانون مدنی: «هر کس مالی به دیگری بدهد ظاهر در عدم تبرع است بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون اینکه مقروض آن چیز باشد می‌تواند استرداد کند.» همچنین ماده 336 مقرر می‌داد: «هر گاه کسی بر حسب امر دیگری اقدام به عملی نماید که عرفاً برای آن عمل اجرتی بوده و یا آن شخص عادتاً مهبیای آن عمل باشد عامل، مستحق اجرت عمل خود خواهد بود مگر اینکه معلوم شود که قصد تبرع داشته است.»

6- توضیح آنکه ایشان در عقد حواله امکان رجوع محیل علیه به محیل را (Najafi, 1982: j 26, 173) و در عقد کفالت امکان رجوع کفیل به مکفول را (Najafi, 1982: 191, 26) با توجه به این قاعده جاضر می‌داند

برخی فقها این قاعده را جاری دانسته‌اند (Tabatabaee, 1982: 2, 173).

- برخی دیگر نیز جواز اخذ اجرت از سوی قاضی را با این قاعده توجیه کرده‌اند (Iraqi, 1999: 92).

- با توجه به جایز بودن عقد مضاربه، در صورت بر هم خوردن عقد، عامل بر اساس قاعده احترام، مستحق اجره‌المثل عملش می‌باشد (Khansaree, 1983: 3, 407) و همچنین است در صورت فساد مضاربه و جهل عامل به آن (Musavi Bojnoordi, 1979: 1, 113-114)⁷.

- در صورت بطلان اجاره، مستأجر ضامن اجره‌المثل است به‌خاطر قاعده احترام (Musavi, 1989: 147). محقق حلی در شرائع می‌گوید: «در هر جا که عقد اجاره فاسد است، چنانچه کلاً یا جزئاً استیفای منفعت شده باشد، اجرت‌المثل واجب می‌شود، خواه از اجرت‌المسمی زیادتر باشد و خواه کمتر» صاحب جواهر در شرح این عبارت می‌گوید: «در این مسئله، قول مخالفی نیافتم و گویی فقها این موضوع را جزء مسلمات دانسته‌اند و جزء قطعیات است» (Najafi, 1982: 26, 173).

- آیه الله مکارم شیرازی در کتاب البیع و در ضمن بیان قاعده «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» اولین دلیل این قاعده را، قاعده احترام دانسته‌اند (Makarem Shirazi, 2003: 145) و (Makarem Shirazee, 1989: 2, 218)⁸. همچنین ایشان یکی از ادله قوی قاعده ید را نیز همین قاعده احترام دانسته‌اند (Makarem Shirazee, 1989: 2, 234).

- بسیاری از فقها ضمان منافع مستوفات را نیز مستند به قاعده احترام کرده‌اند (Mohaghegh, 1984: 1, 216).

با دقت نظر در این استنادات، می‌توان بیان داشت که قاعده احترام از جمله مستقلات عقلی است که مورد امضای شارع مقدس قرار گرفته و بسیاری از مناسبات اقتصادی و اجتماعی بر آن مبتنی شده است به‌گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد بدون وجود این قاعده، بسیاری از قواعد و

7 - ماده 557 قانون مدنی در همین زمینه مقرر می‌دارد: «اگر کسی مالی برای تجارت بدهد و قرار گذارد که تمام منافع، مال مالک باشد در این صورت معامله مضاربه محسوب نمی‌شود و عامل مستحق اجرت‌المثل خواهد بود مگر اینکه معلوم شود که عامل، عمل را تبرعاً انجام داده است».

8- در مجموع ایشان قریب به هشت بار به‌طور مستقیم و صریح در مواضع مختلف کتاب البیع به این قاعده استناد کرده‌اند.

گزاره‌های فقهی بدون مستند و دلیل خواهند ماند. در همین زمینه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در اصل بیست و دوم بیان می‌دارد: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند.»

2-1-1-3- قاعده کلمه بطل العقد یتحقق اجره المثل: این قاعده که در واقع از تجلیات قاعده احترام است به این معنا است که چنانچه معلوم شود عقدی از ابتدا باطل بوده اما طرفین با توجه به مفاد آن اقدامی انجام داده‌اند مستحق اجره المثل آن خواهند بود. به‌عنوان مثال اگر عقود مانند اجاره، مضاربه، جعاله و نظیر آن‌ها به هر دلیلی دچار بطلان شود، هر یک از طرفین که تا قبل از کشف بطلان عقد از مال یا کار دیگری منتفع شده باید به همان میزان، هزینه آن را نیز بپردازد چرا که هم مال و هم کار مسلمان محترم است و نمی‌توان به بهانه بطلان عقد و اجره المسمی، زحمات او را نادیده گرفت.

2-1-1-4- قاعده وجوب التخلیه بین المال و مالک: این قاعده نیز که از جهتی به قاعده احترام بازگشت پیدا می‌کند به این معناست که اگر فردی به هر نحو بر مال دیگری بدون اذن و رضایت او استیلاء پیدا کند واجب است از تصرف در آن اجتناب و از آن رفع ید نماید تا مالک بتواند در مال خود تصرف مالکانه نماید (Mostafavi, 1999: 303).

2-1-1-5- قاعده ید (قاعده سماع قول ذی الید): این قاعده از قواعد مشهور فقهی است که در اکثر مسائل فقهی و حقوقی به‌طور وسیعی مورد استناد قرار می‌گیرد و محور بسیاری از معاملات روزمره است (Mohaghegh Damaad, 1984: 1, 25). این قاعده به این معنا است که تصرف مالک گونه شخص در یک مال با شرایطی نشانه مالکیت متصرف نسبت به آن مال است مگر آنکه خلاف آن ثابت شود (Hashemi Shahroodi & Others, 2004: 2, 503). وجه ناظر بر امنیت اقتصادی این قاعده در این است که اصل را بر مالک بودن متصرف یک مال قرار داده و او را از اثبات مالکیت خویش بر اموالی که در دست اوست بی‌نیاز می‌کند.

در اهمیت این قاعده همین بس که در روایت مستند این قاعده، امام صادق علیه‌السلام اشاره می‌کنند که اگر چنین قاعده‌ای وجود نداشته باشد بازار مسلمین پابرجا نمی‌ماند و نظام اقتصادی و بازرگانی جامعه دچار اختلال خواهد شد.

قاعده ید را می‌توان یکی از جلوه‌های اصل برائت به حساب آورد که اصل سی‌وهفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بر آن تأکید دارد.

2-1-1-6- قاعده الزوم: بر اساس این قاعده، اصل در کلیه عقود اعم از تملیکی و عهدی بر لازم بودن آنها است (Mohaghegh Damaad, 1984: 2, 159). دلیل ذکر این قاعده در زمره قواعدی که بر ممنوعیت تعرض به حقوق اقتصادی افراد دلالت دارند این است که چنانچه چنین اصل و قاعده‌ای وجود نداشته باشد و به عبارتی اصل بر جواز عقود باشد سبب می‌شود که بسیاری از قراردادهای بین افراد و حقوق مکتسبه آنها در معرض فسخ و رجوع قرار بگیرد و افراد هیچ اطمینان خاطر در مورد اموال و حقوقی که به واسطه عقود کسب می‌کنند نداشته باشند و هر لحظه انتظار رجوع و تعرض مالک سابق، پیش روی آنها باشد.

2-1-2- قواعد ناظر بر لزوم جبران خسارت، در صورت تعرض به امنیت اقتصادی افراد (ضمان):

یکی از مفصل‌ترین و مبسوط‌ترین مباحث فقهی، مباحث مربوط به ضمان و انواع مختلف آن است. از «منظر» مطالعات امنیتی، قواعدی را که به نوعی به ضمان مربوط می‌شود، می‌توان قواعدی دانست که با هدف صیانت از حقوق اقتصادی مشروع افراد از تعرض سایرین تأسیس شده‌اند. به طور کلی ضمان بر دو قسم است: ضمان عقدی یا قراردادی که به آن مسئولیت قراردادی نیز گفته می‌شود و ضمان قهری که به آن مسئولیت مدنی می‌گویند. منظور از ضمان عقدی «مسئولیتی است که در نتیجه اجرا نکردن تعهدی که از عقد ناشی شده است به وجود می‌آید به این معنا که کسی که به عهد خود وفا نمی‌کند و بدین وسیله باعث اضرار هم پیمانانش می‌شود باید از عهده خسارتی که به بار آورده است برآید (Katooziyan, 1995: 1, 74). منظور از ضمان قهری نیز این است که «مسئولیت انجام امری و یا جبران زبانی که کسی در اثر عمل خود به دیگری وارد آورده بر عهده خود او نهاده شود» (Emami, 2011: 1, 361).

هر دو نوع این مسئولیت‌ها در ابواب مختلف فقه و قواعد متنوع فقهی پراکنده و قابل شناسایی است که در ذیل به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

2-1-2-1- قاعده ضمان ید یا علی الید: به عقیده فقها، مقتضای اولیه تصرف و یا استیلا بر مال دیگری این است که متصرف در مقابل مالک، ضامن است؛ یعنی علاوه بر آن که مکلف به

بازگرداندن عین در زمان بقای آن است، اگر مال مذکور تلف شود یا نقص و خسارت به آن وارد گردد باید از عهده خسارت وارد نیز برآید⁹ (Mohaghegh Damaad, 1984: 1, 61)؛ بنابراین بر اساس این قاعده اگر کسی مالی از کسی گرفت ضمانت اولی آن مال به عهده اوست (Jafari, 1997: 83-107 n.d. -Jafari, 2004: 2, 135 -Irvani, 2004). ماده 301 قانون مدنی در همین راستا مقرر می‌دارد: «کسی که عمدتاً یا اشتباهاً چیزی را که مستحق نبوده است دریافت کند ملزم است آن را به مالک تسلیم کند». ماده 303 همین قانون نیز مقرر می‌دارد: «کسی که مالی را من غیرحق دریافت کرده است ضامن عین و منافع آن است اعم از اینکه به عدم استحقاق خود عالم باشد یا جاهل».

2-2-1-2- قاعده الغرور: این قاعده به این معنا است که اگر از شخصی کار یا کلامی صادر شود که باعث فریب و در نتیجه ضرر دیگری شود، فرد غارّ مسئول خواهد بود (Taheri, 1996: 2, 225). با اینکه بحث غرور معمولاً در کتاب نکاح مطرح شده است اما برخی فقهای متأخر عقیده دارند که این قاعده، قاعده‌ای عام و فراگیر است و در همه ابواب فقه جریان دارد (Rahmani, n.b: v. 10, 196)¹⁰.

2-2-1-3- قاعده اتلاف: این قاعده نیز از قواعد مشهور فقهی و یکی از مهم‌ترین قواعد در باب ضمان قهری است (Rahmani, n.b: 11-12, 245)¹¹ و به این معنا است که هرکس مال دیگری را بدون اجازه او تلف یا مصرف کند ضامن صاحب مال است (Musavi Bojnoordi, 1979: 3, 3). این قاعده را در واقع می‌توان نوعی ضمانت اجرا برای قاعده احترام و قاعده لاضرر دانست به این معنا که هرکس حرمت مال دیگری را پاس ندارد و بدین خاطر آن مال تلف شود، باید از عهده جبران خسارت او برآید. اتلاف می‌تواند مستقیم و بالمباشره باشد یا غیر مستقیم و بالتسبیب. ماده 328 قانون مدنی بیان می‌دارد: «هرکس مال غیر را تلف کند ضامن آن است و باید مثل و یا قیمت آن را بدهد اعم از اینکه از روی عمد تلف کرده باشد یا بدون عمد و اعم از اینکه

9- البته مواردی تحت عنوان ید امانی، به موجب ادله خاص از تحت عموم این قاعده خارج گردیده‌اند.

10 - در این رابطه می‌توان به قوانین ذیل اشاره کرد: ماده 1 قانون مسئولیت مدنی، ماده 270 قانون مالیات‌های مستقیم مصوب 1366، ماده 78 قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح مصوب 1382، ماده 126 قانون مجازات اسلامی مصوب 1392.

11- توضیح آن که اسباب ضمان قهری با توجه ماده 307 و فصل دوم قانون مدنی عبارت دانسته شده‌اند از غصب و اتلاف.

عین باشد یا منفعت و اگر آن را ناقص یا معیوب کند ضامن نقص قیمت آن مال است».

2-1-3- جمع بندی این بخش: در این بخش مجموعاً دو دسته از قواعد فقهی مورد اشاره قرار گرفت: دسته اول قواعدی است که به نحو مطلق، تعرض به حقوق و امنیت اقتصادی افراد را مورد منع قرار می دهند که این قواعد عبارت‌اند از قاعده ید، لزوم، لاضرر، احترام و برخی قواعد جزئی تر نظیر قاعده کلمما بطل العقد و قاعده وجوب التخلیه. برآیند ذکر این قواعد این است که در فقه امامیه، قواعد مستحکم و متقنی وجود دارد که هدف اصلی و اولیه آن‌ها شکل دهی به یک نظام اقتصادی منسجم و ایمن در جامعه است تا افراد با یک اطمینان خاطر نسبی از به رسمیت شناختن حقوق اقتصادی شان به فعالیت در جامعه اقدام نمایند.

دسته دوم نیز قواعدی را در بر می گیرد که علاوه بر دادن اطمینان روانی از به رسمیت شناختن حقوق اقتصادی شان، «تضمین هایی» را نیز به منظور جلوگیری از تعرض به این حقوق و نیز جبران خسارات ناشی از تعرض ارائه می دهد. این قواعد عبارت‌اند از قاعده علی الید، غرور، اتلاف و قواعد جزئی تری نظیر من له الغنم فعلیه الغرم.

2-2- قواعدی که امنیت اقتصادی افراد را مورد تأکید و تضمین قرار می دهد (وجه ایجابی):

بیان شد که در خصوص امنیت اقتصادی افراد، سه گونه قواعد فقهی قابل شناسایی و مطالعه است. قواعدی که در بخش قبل مورد بحث قرار گرفت در واقع، قواعدی بودند که به مقابله با ناامنی در امور اقتصادی افراد می پرداختند. در این بخش به وجه ایجابی امنیت اقتصادی افراد می پردازیم و قواعدی را مورد بررسی قرار می دهیم که بر سلطه و اختیار آزاد انسان بر امور اقتصادی اش تأکید می کند و آن را به رسمیت می شناسد.

اهم این قواعد به این ترتیب است:

2-2-1- قاعده تسلیط یا سلطنت: این قاعده به این معنا است که هر مالکی نسبت به مال خود تسلط کامل دارد و می تواند در آن هرگونه تصرفی اعم از مادی و حقوقی بنماید و هیچ کس نمی تواند او را بدون مجوز شرعی از تصرفاتش منع نماید؛ به عبارت دیگر اصل بر این است که همه گونه تصرفات برای مالک مجاز است مگر آنکه به موجب دلیل شرعی خلاف آن ثابت گردد (Mohaghegh Damaad, 1984: 1, 226). این قاعده دارای دو بعد اثباتی و سلبی است. جنبه

اثباتی آن این است که سلطنت مالک بر مال خویش، حق اوست و حق مزبور مطلق است و شامل هر گونه تصرفی در مال می‌شود مگر آنکه از سوی شارع منع صریحی وارد شده باشد (Mohaghegh Damaad, 1984: 1, 230). جنبه سلبی آن نیز در این است که تصرفات دیگران در اموال مالک بدون اذن یا رضایت او و یا منع و مزاحمت آن‌ها نسبت به تصرفات او ممنوع است زیرا با «سلطنت» منافات دارد (Mohaghegh Damaad, 1984: 1, 231).

از آنجا که دایره شمول و استناد این قاعده بسیار گسترده است برخی تجلیات و استنادات فقهی به آن را به منظور روشن شدن شمول و گستره آن به اختصار بیان می‌کنیم:

- حضرت امام در ضمن بحث اسقاط خيارات یک بیان کلی در مورد قاعده تسلیط بیان می‌کنند که: «مع أنّ قاعدة السلطنة على الأموال و الحقوق و النفوس، من القواعد المحکمة العرفیة، آلتی لا تمسّ کرامت‌ها شبهة و لا إشکال، و هی معمول بها فی جمیع الملل و النحل، التزموا بشرع أم لا، فالاستدلال على السلطنة علیها بتلك القاعدة العقلیة، صحیح لا ریب فیہ» (Imam Khomeini, 1999: 4, 195).

- در باب احتکار برخی فقها (نظیر شیخ مفید) قائل به این شده‌اند که حاکم می‌تواند فرد محتکر را مجبور کند که مال مورد نظر را به قیمت معینی بفروشد. برخی دیگر (نظیر ابن حمزه و شهید ثانی) بیان داشته‌اند که تنها در صورتی که محتکر قیمت فروش خود را به قدری بالا ببرد که فایده‌ای بر اجبار او به فروش مترتب نشود حاکم می‌تواند خود، آن کالا را قیمت‌گذاری کرده و به فروش برساند؛ اما مشهور فقهای متأخر با استناد به این قاعده بیان می‌دارند حاکم صرفاً حق اجبار محتکر به فروش کالا را دارد و نه تسعیر و قیمت‌گذاری بر کالای او را و البته قیمت نیز بر عهده محتکر گذاشته نمی‌شود بلکه با توجه به بازار تعیین می‌شود (Bahrani, 1983: 18, 64-65)¹².

- رجوع مشتری به بایع فضولی (ibid, 18, 391).

- عدم حرمت جدایی انداختن بین مادر و فرزند در خرید و فروش کنیز و نیز حیوانات¹³ (به نقل

12- «و قال الشيخ: لا يجوز للسلطان ان يجبر على سعر بعينه، بل بیعه بما یرزقه الله تعالی» (مکانیسم بازار). «و به قال ابن البراج و ابن ادریس؛ و الظاهر انه هو المشهور بین المتأخرین».

13- توضیح آنکه برخی فقها نظیر شیخ مفید، سلار، ابن‌براج و ابن‌جنید قائل به تحریم تفریق بین ام و طفل قبل از استغثای طفل شده‌اند و علامه در تذکره، این قول را مشهور می‌داند و شهید هم در مسالک و روضه این قول را پذیرفته اما در مقابل، محقق در

از (Bahrani, 1983: 19, 418).

- عدم شرطیت عدالت در رشدی که موجب زوال حجر است¹⁴ (ibid, 20, 352).
- عدم شمول حکم حجر به مالی که پس از وقوع حجر به دست می آید¹⁵ (ibid, 20, 359).
- جواز انتقال یا شریک گرفتن در مزارعه توسط عامل و نیز اجاره عین مستاجر توسط مستأجر به دلیل آن که عامل و مستأجر، مالک منفعت است و بنابر قاعده تسلط امکان تصرف مالکانه را دارد¹⁶ (Najafi, 1982: 27, 41 – ibid: 21, 333).
- امکان عقد مساقات در مورد درختان غیرمثمر¹⁷ (Bahrani, 1983: 21, 357).
- عدم شرط عدالت در مورد وکیل¹⁸ (ibid: 22, 63) و وصی (ibid: 22, 560).
- همچنین کسانی که معتقدند با وقف، مال موقوفه به ملکیت خداوند در می آید و نه موقوف علیهم از جمله استدلال‌هایشان این است که از نشانه‌های ملکیت، تسلط است و حال آنکه موقوف علیهم هیچ سلطه‌ای بر مال موقوفه جز انتفاع ندارند (ibid: 22, 252).
- جواز اختلاف در هبه به فرزندان بنابر این قاعده (ibid: 22, 231).
- قبول منجزات مریض (ibid: 22, 604).
- اثبات ولایت مولا بر عبد (ibid: 23, 237).
- جواز تصرف در مهر قبل از قبض و تمکین (ibid: 24, 547).
- صاحب مسالک گفته اگر فردی به دیگری اذن دهد که در ملک او نماز بخواند و سپس از

هر دو کتابش و شهید در لمعه و علامه در المختلف و الارشاد و ابن‌ادریس و دیگران با استناد به قاعده تسلط، صرفاً این موارد را دارای کراهت دانسته‌اند.

- 14- توضیح آنکه برخی فقها نظیر شیخ و برخی فقهای شافعی قائل به این شده‌اند که برای زوال حجر علاوه بر بلوغ و رشد، شرط عدالت نیز لازم است اما بنابر نظر مشهور و با توجه به اصل تسلط این شرط وارد نیست.
- 15- البته علامه در القواعد و التحریر قائل به این شده است که حکم حجر به این اموال نیز سرایت می‌کند اما دیگر فقها چون این مورد را از موارد شک می‌دانند، به اصل تسلط رجوع کرده و حکم به عدم سرایت می‌دهند مگر آنکه قاضی صراحتاً در حکم خود این مورد را قید کرده باشد.
- 16- البته فقها بیان داشته‌اند که انتقال این منفعت اشکالی ندارد اما تسلیم آن مال منوط به اذن مالک است.
- 17- توضیح آنکه برخی فقها بیان داشته‌اند عقد مساقات تنها در مورد درختان مثمر صحیح است اما کسانی مثل محقق اردبیلی معتقدند بنابر قاعده تسلط و نیز عموم «وفوا بالعقود» و «المومنون عند شروطهم» چنین عقدی نیز صحیح است.
- 18- توضیح آنکه موکل بنابر قاعده تسلط این حق را دارد که مال خود یا امر خود را به هر انسانی ولو فاسق احاله دهد.

اذن خود برگردد باید فوراً از ملک او خارج شد و اگر وقت به قدری ضیق است که در صورت خروج از ملک او نماز قضا می‌شود باید در حین خروج، نماز خود را بخواند و رکوع و سجودش را با اشاره انجام دهد و باید تا حد امکان نزدیک‌ترین راه را برای خروج انتخاب کند (Najafi, 1982: 8, 229).

- اگر دو نفر مالی را بخرند و یک نفر در آن مال تصرف کند، بنا بر نظر صاحب جواهر فقط خیار او باطل می‌شود و خیار شریک به قوت خود باقی است که می‌تواند در صورت اعمال خیار، قیمت را مطالبه کند (Bahrani, 1983: 23, 70).

- هر شریکی می‌تواند هر وقت که خواست به شریک دیگر اذن در تصرف بدهد یا اذن خود را پس بگیرد (Najafi, 1982: 26, 306).

- عدم بطلان مضاربه‌ای که در آن حصه دو شریک مساوی است اما برای یکی از آن‌ها سود بیشتری قرار داده می‌شود (Seifi Mazandarani, 2005: 107).

- حضرت آیه‌الله مکارم شیرازی در کتاب «بحوث فقهیه هامه» در ذیل بحث ولایت فقیه بر اموال و انفس، سه دسته از روایات را ذکر می‌کنند که در آن‌ها تمام زمین از آن امام دانسته شده است (Makarem Shirazi, 2000: 556) و سپس همه این سه دسته روایات را در مقابل عموماتی چون «الناس مسلطون علی اموالهم» و نیز جواز بیع، عتق، هبه، وقف، وصیت و ... قرار داده و نهایتاً احترام و تسلط مالکیت فردی را به اثبات می‌رسانند (Makarem Shirazi, 2000: 560) و روایات فوق را حمل بر مالکیت معنوی و حقیقی می‌دانند که خللی به مالکیت‌های اعتباری وارد نمی‌سازد.

- حضرت امام نیز در «کتاب البیع» ماهیت اعراض را با این قاعده توجیه و بیان می‌دارند که با توجه به تسلیطی که مالک بر اموالش دارد، در واقع تفاوتی بین اعراض یا بیع یا هبه یا صلح و مانند این‌ها نیست چرا که همگی از شئون سلطنت بر اموال تلقی می‌شوند (Imam Khomeini, 1999: 1, 21). همچنین ایشان یکی از ادله لزوم معاطاه را همین قاعده دانسته‌اند (Imam Khomeini, 1999: 21).

159, 274، 1999 به بعد)¹⁹.

- در صورت تلف مال غصبی، مالک می‌تواند قیمت آن مال را مطالبه کند هرچند که قیمت آن در جایی که مطالبه کرده بیشتر از مکان تلف باشد (ibid: 1, 534) و ابن ادريس این مسئله را مقتضای عدل اسلام و ادله و اصول مذهب دانسته است (Ibn Edris, 1988: 2, 490-491) و شیخ نیز آن را به خاطر عموم «لناس مسلطون علی اموالهم» ذکر کرده است (Ansari, 1988: 3, 255).

- صحت خیار شرط در خصوص بعض ثمن و مبیع با استناد به این قاعده²⁰.

- جواز جمیع تصرفات در زمان خیار (Kashef Al Qetaa, n.d: 4, 74)²¹ و ...

2-2-2- قاعده اسقاط: اسقاط عبارت است از گذشتن شخص از حقی که بر دیگری دارد یا فارغ کردن ذمه بدهکار از حقی که بر ذمه او است برای همیشه (Bahr Al olum, 1981: 1, 15) - Hashemi shahroodi, 2004: 1, 481 & Others؛ به عبارت دیگر اسقاط عبارت است از یک عمل حقوقی یک‌جانبه (به‌طور ارادی و با قصد انشای یک‌طرفه) که به موجب آن صاحب حق، از حق خویش صرف‌نظر و چشم‌پوشی می‌کند و نقطه مقابل انتقال حق است (Mohaghegh Damaad, 1984: 2, 284, 292).

بنابر این، مفاد این قاعده بر این است که هر فردی این حق و آزادی را دارد که از حقوق مکسبۀ خود به نفع فرد دیگر یا به‌طور کلی چشم‌پوشی نماید.

2-2-3- قاعده اعراض: اعراض عبارت است از رفع ید از ملک و صرف‌نظر کردن از آن (Musavi Khoei, 1989: 990) یا سلب مالکیت از خود بدون نقل آن به دیگری (Shobeyri Zanjani, 1997: 1, 46). در تعریف دیگر این گونه آمده است: اعراض عبارت است از اینکه انسان عینی از اموالش را به نیت اعراض ترک کند که در این صورت آن عین مانند سایر

19- البته مرحوم شهید مصطفی خمینی به این نظر مرحوم امام اشکال کرده و استناد به قاعده تسلیط در این مورد را غیر تام دانسته است: «ما ألقاه الوالد مُنَّ ظَلَّه حول التمسک بحدیث السلطنة لتصحيح المعاطاة و هو: «أَنَّ التمسک بعموم قوله الناس مسلطون علی اموالهم لأجل تصحيح المعاطاة غیر تام» (Mostafa Khomeini, 1996: 8).

20- توضیح آنکه برخی معتقدند از آنجا که شرط خیار مخالف سنت است محتاج به دلیل خاص می‌باشد و ادله خاص تنها فسخ تمام عقد با رد تمام ثمن را بیان کرده است.

21- «و الحق أن جمیع التصرفات سائغة لما ذكرنا، و لأن النماء و المنافع ملكة أيضا، و الناس مسلطون علی اموالهم».

مباحث خواهد بود (Moghniye, 1999: 4, 306-307).

2-2-4- قاعده اقرار: بر اساس مفاد این قاعده نیز مقتضای سلطنت یک فرد بر اموالش این خواهد بود که بتواند هرگونه اقراری به ضرر خود بر این اموال صورت دهد. بر اساس ماده 1259 قانون مدنی «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود» بنابراین «هرکس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم به اقرار خود خواهد بود» (ماده 1275). باین وجود، این سلطنت به نحو مطلق مورد پذیرش قرار نگرفته و لذا بر اساس ماده 1276 «اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود آن اقرار اثری نخواهد داشت.»

2-2-5- قاعده اقدام: قاعده اقدام به این معنا است که هرکس به ضرر خود نسبت به مال خود اقدامی کند، در مورد اقدام وی کسی به نفع او ضمان قهری یا مسئولیت مدنی ندارد (Musavi, 1979, 1, 92) و نیز هرگاه شخصی با توجه و آگاهی، عملی را انجام دهد که موجب ورود زیان توسط دیگران به او گردد، واردکننده زیان، مسئول خسارت نخواهد بود (Mohaghegh Damaad, 1984: 1, 221). به گفته برخی از فقها، صاحب مال وقتی احترام مالش را اسقاط کند و در مقابل آن، طالب عوض نباشد، این مال ضمان آور نیست (Maraghi, 1995: 2, 488).

2-2-6- نتیجه گیری این بخش: در این بخش قواعدی مورد اشاره قرار گرفت که وجه ایجابی امنیت اقتصادی را مورد تأکید قرار می دهند. در این قواعد برخلاف قواعد بخش نخست، سخن در این نیست که امنیت اقتصادی از سوی چه عواملی مورد «تهدید» واقع می شود بلکه سخن در این است که امنیت اقتصادی با وجود چه قواعدی «تأمین» می شود. مهم ترین و عام ترین قاعده در این بین به زعم این نگاشته قاعده تسلیط است و قواعد دیگری نظیر اسقاط، اعراض، اقرار و اقدام نیز به نحو جزئی تری قاعده تسلیط را بازگویی می کنند. همچنین قاعده احترام را نیز می توان با قرائتی جدید در این دسته ذکر کرد. همه این قواعد در پی آناند تا با تقویت آزادی و اختیار در عرصه اقتصادی، امنیت اقتصادی افراد را تحقق بخشند برخلاف قواعد دسته نخست که سعی در رفع موانع امنیت اقتصادی داشتند.

2-3- قواعدی که امنیت/آزادی اقتصادی افراد را محدود می کند:

تاکنون دو دسته از قواعد فقهی مربوط به امنیت اقتصادی افراد مورد بررسی قرار گرفته است؛

اما صرف مطالعه این قواعد نمی‌تواند ما را به «مرجع» امنیت اقتصادی افراد رهنمون شود چرا که همه این قواعد در واقع مجمع‌الجزایر پراکنده‌ای از نیایدها و بایدها در حوزه امنیت اقتصادی افرادند و هنوز مرکز و نقطه ثقل آن‌ها معلوم نشده است؛ به عبارت دیگر تاکنون به این نتیجه رسیده‌ایم که در فقه امامیه احترام مال و کار مسلمان لازم است، اجرت عمل او نباید به هیچ بهانه‌ای پایمال شود، هیچ ضرری نباید بر او تحمیل شود، همه تصمیمات اقتصادی او «لازم» الاجرا و متقن است و اراده طرف مقابل نمی‌تواند به استحکام عقود او خللی وارد کند، هر آنچه که در دست او است و بر آن سیطره دارد مال او شمرده شده و محترم است، از هر اقدامی که مانع انتفاع او از مالش شود باید اجتناب شود، هر کس او را بفریبد باید خسارتش را جبران کند، هر کس بدون رضایت او بر مالش دست یابد یا آن را تلف کند باید خسارت او را جبران نماید، و نیز اینکه وی حق هرگونه تصرف و سلطه بر مالش را دارد چه بخواهد از آن منتفع شود یا آن را منتقل نماید یا حتی از آن اعراض کند.

اما برای کشف مهم‌ترین این گزاره‌ها نیازمند آنیم تا دسته دیگری از قواعد فقهی را نیز مورد بررسی قرار دهیم؛ قواعدی که محدودیت‌هایی را بر موارد فوق تبیین می‌کند. با دقت نظر در این محدودیت‌ها و اهم و مهم‌هاست که می‌توان دریافت کدامین گزاره از بیشترین حمایت و صیانت برخوردار است و می‌توان عنوان مرجع امنیت را در این بُعد و در این سطح به آن اعطاء نمود. قواعدی که چنین محدودیت‌هایی را تبیین می‌کند به این شرح است:

2-3-1- قاعده لاضرر: راجع به مفهوم و مفاد قاعده لاضرر پیش‌ازین سخن به میان رفته و بیان گردید که این قاعده به فرد این اطمینان را می‌دهد که دیگران حق تعرض به امنیت اقتصادی او و اضرار نسبت به او را ندارند؛ اما جهت و جنبه دیگر این قاعده که در اینجا مورد توجه است، این است که این قاعده، به افراد، این بیم را می‌دهد که اختیار و آزادی اقتصادی‌شان مطلق‌العنان نیست و آن‌ها نمی‌توانند به بهانه داشتن آزادی و سلطنت در امور اقتصادی، به دیگران ضرری را وارد سازند؛ بنابراین از این حیث، قاعده لاضرر را می‌توان محدودیتی بر قاعده تسلیط دانست که به موجب آن فرد حق هرگونه تصرفی را در ملک خویش به دست آورده بود.

توجه به این نکته نیز مفید فایده است که این منع اضرار به غیر هم می‌تواند اضرار به افراد دیگر را شامل شود و هم اضرار به جامعه را و لذا محدودیت‌هایی که امروزه در باب شهرسازی بر

مالکین تحمیل می‌شود را می‌توان با قاعده ممنوعیت اضرار به جامعه توجیه نمود.

2-3-2- قاعده حرمت اسراف: یکی دیگر از قواعدی که آزادی و اختیار اقتصادی انسان و به عبارتی سلطنت او بر اموالش را محدود می‌کند قاعده حرمت اسراف است. در اسلام، علی‌رغم مشروعیت مالکیت خصوصی، مالک اختیار تام ندارد که در غیر مصالح خود و یا اجتماع، مال را مصرف کند، آن را از بین ببرد و یا از آن استفاده نامشروع کند (Hosseini, 2007: v. 52,) البته در کلام فقها و به‌ویژه فقهای سلف بحث حرمت اسراف به‌صورت مستقل و جامع، مطرح نشده و تنها به بررسی نمونه‌هایی از آن، مانند حرمت یا عدم حرمت زینت مسجد، اسراف در آب وضو، وجوب یا عدم وجوب آبیاری درختان و زراعت²³ و همانند آن، بسنده شده است (Rahmani: 2002, V. 29, 128) و ظاهراً اولین کسی که از حرمت اسراف به‌صراحت و به‌صورت یک قاعده عام یاد کرده مرحوم نراقی در عوائد الایام است. ایشان اسراف را مصرف غیرعقلایی مال می‌داند (Naraqi, 1995: 635) و لذا نه مانند برخی

22- این نویسنده در ادامه در بیان ابعاد حرمت اسراف این‌گونه بیان می‌دارد که: «[حتی] اگر انسان، قادر به خلق ماده با کار بود، مالکیت او مطلق می‌شد ولی در آن صورت هم، حق تزیین و اسراف نداشت؛ زیرا خودش محصول اجتماع است. او واجب‌الوجود بالذات نیست، بلکه فردی قائم به اجتماع است و اجتماع در نیروهای علمی و فکری و بدنی او دخیل و صاحب حق است؛ اما حق بخشش، وقف، صلح، ابراء و خدمت رایگان، تا زمانی که به اجتماع صدمه نزند و حق وصیت و توریث - اگر بتوان آن را حق مورث دانست؛ چون ارث حق نیست ولی وصیت حق است - از او سلب نمی‌شود» (Hosseini, 2007: v. 52, 129).

23- توضیح آنکه اگر کسی مالک زراعت یا درخت و مانند آن‌ها باشد که به آبیاری و رسیدگی‌های دیگر نیاز دارند، در وجوب این هزینه‌ها دو قول وجود دارد: 1) علامه در قواعد می‌نویسد: «ترک آبیاری مکروه است؛ زیرا تزیین مال است، ولی در عین حال بر آبیاری اجبار نمی‌شود؛ زیرا آبیاری کردن گیاهان، زیاد کردن مال است و همان‌طور که بر انسان تملک مال واجب نیست زیاد کردن آن هم واجب نیست.» شهید در مسالک نیز آورده است: اشهر اقوال عدم وجوب سقی و حرث است. 2) فاضل هندی در کشف اللثام در شرح عبارت قواعد، به علامه اشکال کرده می‌نویسد: «سقی و حرث گیاهان ابقای ملک و صیانت آن از تباهی است و ابقا و صیانت واجب است اگرچه می‌توان گفت که اگر به گیاهان رسیدگی نکرد حاکم شرع او را اجبار نخواهد کرد ولی در عین حال چون به گیاهان رسیدگی نمی‌کند و آن‌ها را تباه می‌کند، با این عمل خود داخل در انسان‌های سفیه شده و جزء انسان‌های محجور می‌شود.» همچنین علامه در قواعد می‌گوید: «گیاهانی که با رسیدگی نکردن تلف می‌شوند، حاکم شرع می‌تواند مالک آن‌ها را بر رسیدگی الزام نماید؛ زیرا رسیدگی نکردن تباه ساختن مال است و نباید او را بر این کار تأیید و امضا نمود (Shafiee, 2003: v. 33, 148).

فقیهان، اسراف در امور خیر را به کلی جایز می‌داند²⁴ و نه مانند برخی دیگر، اسراف در امور خیر را به کلی ممنوع می‌شمارد²⁵.

بر اساس این قاعده، مالک این حق و اختیار را ندارد که همه آنچه که قاعده تسلیط و توابع آن برای وی به رسمیت شمرده‌اند را اعمال کند و لذا به‌عنوان مثال هرچند حکم تکلیفی اعراض از مال یا إسقاط حق، جواز است اما چه بسا در مواردی که این اعراض، مصداق اسراف واقع می‌شود، حکم وضعی حرمت بر آن تعلق گیرد. البته متأسفانه فقها کمتر به احکام تکلیفی مترتب بر اسراف پرداخته‌اند و بیشتر توجه و اهتمام آن‌ها به بیان حکم وضعی این قاعده بوده است (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: Rahmani, 2002: v. 29, 181 به بعد).

2-3-3- قاعده نفی سبیل: سومین قاعده‌ای که آزادی و اختیار اقتصادی افراد را هدف قرار داده و آن را محدود می‌کند قاعده نفی سبیل است. این قاعده به این معنا است که هر عملی که سبب شود که دشمنان دین و یا غیرمسلمانان راهی برای سلطه و ولایت بر مسلمانان پیدا کنند حرام است (Salmanpoor, 2003: v. 35, 134 - و نیز برای اطلاعات بیشتر ر.ک: Al-Rahmani, 2003: v. 32, 167). بنابر این هیچ فردی نمی‌تواند به بهانه آزادی اقتصادی و حمایت اسلام از سلطه و مالکیت او، امنیت اقتصادی کل جامعه اسلامی را نادیده گرفته و برخلاف مصالح جامعه مسلمین اقدام نماید.

شیخ انصاری این قاعده را در تعارض با عموم ادله صحت بیع و وجوب وفاء به عقد و اکل مال عن تراض و نیز عموم الناس مسلطون علی اموالهم دانسته است (به نقل از Musavi Bojnoordi, 1979: 1, 194).

2-3-4- قاعده حفظ نظام: این قاعده نیز می‌تواند یکی از محدودیت‌های آزادی اقتصادی

24- برخی، اسراف را مصرف کردن مال بیشتر از حد متعارف و وسط دانسته‌اند و قائل به اطلاق در این زمینه هستند به این معنا که حتی در امور خیر نیز اسراف شایسته نیست. این نظر را علامه در تذکره بیان کرده و صاحب وافی و محمد مؤمن (برادر زاده مولی محسن فیض) در شرح مفاتیح الشرایع فیض مورد تأکید قرار داده‌اند (به نقل از Naraqi, 1995: 635). مرحوم شیرازی در این باره فرموده است: «کل ما أضر بالبدن و أفسد المال یسمى إسرافاً» (Shirazi, 2003: 50).

25- برخی قائل به عدم اسراف در امور خیر شده‌اند. شهید در مسالک این قول را به مشهور نسبت داده است (به نقل از Naraqi, 1995: 635).

افراد تلقی و امنیت اقتصادی آن‌ها را مقید به دیگر ابعاد و سطوح امنیت نماید. این قاعده که در کتب فقهی از قاعده اختلال هم از آن یاد شده است به این معنا است که هر عملی که موجب اختلال در زندگی انسان‌ها و سستی معیشت آن‌ها و جامعه‌شان شود ممنوع است و هر عملی که موجب حفظ این نظام شود نیز واجب و لازم می‌باشد (Seyfi mazandarani, 2003: 1, 13).

بر این اساس، قاعده حفظ نظام از دو جنبه می‌تواند امنیت اقتصادی افراد را تحت تأثیر قرار دهد؛ یک جهت اینکه این قاعده می‌تواند افراد را از تصرف و تسلط «مطلق» بر اموالشان منع نماید و تنها برخی از جلوه‌های «تسلط» مالک بر مالش را مجاز بداند و جهت دیگر آنکه این قاعده می‌تواند افراد را برخلاف میل و رضایت قلبی به کاری وادار نماید که از آن تحت عنوان واجبات کفایی سخن به میان می‌رود. به‌عنوان مثال اگر حیات عادی جامعه متوقف بر استمرار برخی مشاغل باشد و در مقطعی این مشاغل بدون متصدی بماند بر همگان واجب است تا این مشاغل را به‌دست گیرند تا انتظام جامعه همچنان برقرار بماند²⁶. این امر هرچند با قاعده سلطنت مغایر است و آن را محدود و نقض می‌کند اما وجود یک مصلحت بزرگ تر اقتضا می‌کند که این اصل و حکم اولیه دچار تعدیل گردد. درعین حال حفظ حقوق فردی و احترام به مالکیت افراد اقتضای آن را دارد که در قبال الزام افراد به چنین مشاغلی از طریق مکانیسم «واجب کفایی»، تا حد امکان از اثرات جانبی و خارجی این الزام بکاهیم و کار آن‌ها را محترم داشته و ما به ازای معقول و منصفانه‌ای در قبال کار آن‌ها در نظر بگیریم. بسیاری از فقها با دقت به این نکته و با استناد به حرمت کار مسلمان، قائل به جواز اخذ اجرت در چنین کارهایی شده‌اند.

2-3-5- قاعده عدالت²⁷: در دانش فقه از عدالت در دو مورد به‌صورت مستقل و البته بسیار جزئی گفتگو شده است؛ یکی آنجا که عدالت یکی از صفات مجتهد، قاضی، امام جماعت، شهود

26- به عنوان مثال مرحوم آیه‌الله خویی در مبانی تکمله در خصوص قضاوت این چنین می‌فرماید: «للقضاء واجب کفائی و ذلک لتوقف حفظ النظام المادی و المعنوی علیه، و لا فرق فی ذلک بین القاضی المنسوب، و قاضی التحکیم» (Musavi Khoei, 2000, v. 41,6). شهید ثانی نیز در شرح لمعه این گونه بیانی دارد که «و مطلق التجارة آلتی یتّم بها نظام نوع الإنسان فإنّ ذلک من الواجبات الکفائیة» (Shahid sani, 1993: 3, p.p. 211-220).

27- به این قاعده در اقتصاد امروز «Principle Of Fair Business» می‌گویند.

و گواهان و ... به شمار آمده و رساله‌های متعددی نیز درباره آن تحریر شده است.²⁸

مورد دیگر به عنوان یک قاعده با تعبیر «قاعده العدل و الانصاف» که عمدتاً در مورد اموالی است که مخلوط شده و تفکیک آنها میسر نباشد²⁹ (Kashef Al-Najafi, 1982: 41, 115) (Musavi Bojnoordi, 1997: 5, 33 -Ghetaa, 1937: 1, 105, 2, 99, 206).

در کنار این دو، بزرگانی نظیر خواجه نصیرالدین طوسی و استاد شهید مرتضی مطهری از عدالت به عنوان یک قاعده در عرصه روابط اجتماعی نیز یاد کرده‌اند. خواجه نصیرالدین طوسی عدالت را به منزله قلب اقتصاد دانسته و سایر مسائل اقتصادی را به عنوان اندام و اعضای فرعی آن به حساب می‌آورد (Khaje nasir al-Din, n.d: 258-259) و شهید مطهری از غفلت فقیهان درباره عدالت ابراز نگرانی نموده و بیان می‌دارد: «اصل عدالت اجتماعی با همه اهمیت آن در فقه ما مورد غفلت واقع شده است و درحالی که از آیاتی چون «بالوالدین احسانا» و «وفوا بالعقود» عموماتی در فقه به دست آمده است ولی با این همه تأکیدی که در قرآن کریم بر روی مسئله عدالت اجتماعی دارد مع هذا یک قاعده و اصل عام در فقه از آن استنباط نشده است و این مطلب سبب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما گردیده است» (Motahari, 1994: 27).

وجود آموزه‌هایی پراکنده در فقه در باب رعایت عدالت در خرید و فروش و معاملات می‌تواند بستر مناسبی را برای فقهای عظام ترتیب دهد تا چنین دغدغه و کاستی محسوسی را با دقت نظر مرتفع ساخته و قاعده‌ای عام در این زمینه ارائه دهند.

3- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

1. بخش اول این مقاله به وجه سلبی امنیت اشاره داشت و بر عوامل تهدید امنیت اقتصادی افراد

28- به عنوان مثال شیخ انصاری رساله‌ای در باب عدالت نگاشته که مرحوم ملا عبدالله مامقانی حاشیه نسبتاً مفصلی بر آن نوشته است.

29- برخی، این قاعده را در این معنا این گونه تعریف کرده‌اند: «قاعده العدل و الانصاف تعنی تقسیم الحق المختلف علیه بین الطرفين، و هی قاعده شرعیة مستفاده من نصوص بعض الروایات الواردة، و يلتزم بها بعض الفقهاء بینما ینکر صحتها فقهاء آخرون» (Rohani ghomi, n.d: 3, 231).

30- برای اطلاعات بیشتر در این خصوص ر.ک: «Seyfi mazandarani, 2003, 1, 199» به بعد، قاعده العدل و الانصاف» و نیز «Mostafavi, 1999, 159» به بعد، قاعده العدل و الانصاف».

متمركز شده بود. در این بخش اجمالاً بیان شد که اسلام برای امنیت اقتصادی افراد اهمیت والایی قائل شده و لذا قواعد متنوع و نسبتاً گسترده‌ای به منظور صیانت از حقوق اقتصادی افراد وضع شده است. برخی از این قواعد صرفاً به تبیین و تأمین امنیت اقتصادی افراد می‌پردازند و بر حرمت تعرض به امنیت اقتصادی افراد اشاره دارند و برخی دیگر ضمانت اجرای تعرض به امنیت اقتصادی افراد را نیز بیان کرده‌اند. از مجموع مطالب و قواعد این بخش می‌توان این‌گونه برداشت نمود که کلیه قواعدی که در باب «حرمت تعرض به امنیت اقتصادی افراد» و «وجوب جبران ضرر در صورت نقض امنیت اقتصادی افراد» بیان شده است همگی قابل فروکاستن و اندراج تحت یکی از قواعد این بخش است و آن همانا «قاعده احترام مال و کار مسلم» است؛ به این معنا که همگی قواعد مطرح در این باب با یک تحلیل ثانوی می‌تواند تحت شمول این قاعده قرار بگیرند.

2. در بخش دوم بر وجه ایجابی امنیت تمرکز شد و بیان گردید که در اسلام قواعدی چند به منظور تبیین و استقرار امنیت اقتصادی افراد تأسیس شده است. از آنجا که امنیت اقتصادی به‌ویژه در سطح فردی رابطه‌ای تنگاتنگ و بلکه تساوی‌گونه با مقوله «آزادی اقتصادی» دارد؛ لذا عنوان این بخش نیز به گونه‌ای انتخاب گردیده است که مفهوم این نگرش و آموزه باشد. از مجموع قواعد این بخش نیز می‌توان یک قاعده کلیدی به دست داد و آن همانا قاعده تسلیط یا سلطنت است که بر مبنای آن آزادی و اختیار نسبتاً مطلق برای مالکیت خصوصی در نظر گرفته می‌شود و مالک می‌تواند هرگونه تصرفی در ملک خویش به مقتضای این قاعده به عمل آورد.

3. در بخش سوم این مقاله ما به دنبال قواعدی ثانوی، عام و فرا موضوعی بودیم تا در ارتباط بین حوزه مسائل اقتصادی با دیگر ابعاد زندگی افراد، بتواند راهگشا و مبین نگاه جامع فقه به زندگی باشد. بر این اساس قواعدی چند که در تنظیم این ارتباطات بین بخشی، تعیین‌کننده است مورد بررسی قرار گرفت. قواعد حفظ نظام، نفی سییل، لاضرر، حرمت اسراف و لزوم عدل و انصاف هر یک به نوعی امنیت اقتصادی افراد را پرداخت و صیقل داده و مرزها و چارچوب‌های آن را روشن ساخته‌اند؛ اما نکته کلیدی در این بین آنکه با دقت نظر در این قواعد می‌توان دریافت که همه آن‌ها از یک سو در راستای محدود کردن قاعده تسلیط و از سوی دیگر در راستای تقویت قاعده احترام قابل تحلیل‌اند و لذا می‌توان مرجع نهایی امنیت اقتصادی در سطح فردی را احترام به مال و کار افراد ارزیابی کرد.

4. توضیح آنکه در قاعده حفظ نظام معمولاً بنا بر این است که در موارد تراحم بین حقوق افراد

و حقوق جامعه، حقوق جامعه مقدم داشته شود اما این مقدم داشتن حقوق جامعه به معنای نفی و نادیده گرفتن کامل حقوق افراد نیست و لذا با آنکه سلطنت مسلمین بر اموالشان محدود می‌شود اما احترام آن به قوت خود باقی است و لذا مثلاً چنانچه مصلحت نظام اجتماعی مسلمین اقتضای تصرف در املاک خصوصی افراد به منظور خیابان‌کشی را داشته باشد، این امر، لزوم پرداخت قیمت عادلانه اموال آن‌ها را خدشه‌دار نمی‌کند و احترام مال و کار آن‌ها همچنان به قوت خود باقی خواهد بود.

5. قاعده نفی سبیل نیز دقیقاً با چنین نگاهی قابل تحلیل است؛ چه اینکه درست است که بر اساس این قاعده اختیار مطلق (سلطنت) افراد در جهت مرادوات اقتصادی با کفار محدود می‌شود؛ اما اولاً چنین محدودیتی صرفاً موجب عدم‌المنع برخی افراد خواهد بود و نه تعرض به اموال آن‌ها یا اضرارشان (تا مصداق نفی قاعده احترام تلقی شود)؛ ثانیاً اینکه در اینجا نیز تعارض منافع برخی افراد با مصالح کل جامعه است و لذا به قاعده حفظ نظام بازگشت پیدا می‌کند؛ ثالثاً اینکه با در نظر گرفتن یک دید کلان، چند وجهی و دورنگر برای قواعد اسلامی، می‌توان چنین روابطی را در نهایت به ضرر خود افرادی که چنین مرادواتی را با کفار برقرار می‌کنند نیز تحلیل نمود که منجر به خدشه در احترام اموال و کار آن‌ها خواهد شد و لذا برای صیانت از احترام و سلطنت بعدی افراد بر اموالشان، سلطنت کنونی آن‌ها مورد تحدید قرار می‌گیرد.

6. قاعده لاضرر نیز به وضوح بر محدودیت سلطنت افراد بر اموالشان به منظور رعایت احترام مال و کار دیگران دلالت دارد. البته پرواضح است که منافع و محاسن وجود چنین قواعد و سازوکارهایی در یک جامعه در نهایت متوجه تک‌تک افراد همان جامعه و از جمله افرادی خواهد شد که در مقطعی این قواعد بر ضد آن‌ها اعمال شده است؛ به عبارت دیگر افراد با تسلیم در برابر این قاعده و چشم‌پوشی از بخشی از سلطنت خود بر اموالشان، زمینه نهادینه شدن این قاعده در جامعه را فراهم می‌کنند که این امر به یقین منافع درازمدت خود آن‌ها را نیز در بر خواهد داشت.

7. در خصوص قاعده حرمت اسراف همان‌گونه که بیان شد می‌توان از این نگرش بهره برد که اسلام به اندازه‌ای برای مال و کار مسلمان احترام قائل است که حتی نقض این قاعده از سوی خود فرد را نیز بر نمی‌تابد؛ به عبارت دیگر در قاعده حرمت اسراف ما در واقع از یک طرف با محدودیت قاعده سلطنت از سوی قاعده احترام مواجهیم و از طرف دیگر با محدودیت قاعده سلطنت با قاعده حفظ نظام و حقوق جامعه چرا که نتیجه کار و اموال هر فرد در بستر امکانات

جامعه محقق شده و لذا جامعه نیز در آن‌ها دارای حق است و فرد نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن این حق جامعه، اموالش را هدر دهد و سرمایه خود و جامعه را نادیده بگیرد. البته آنجا که احکام تکلیفی قاعده حرمت اسراف به اندازه احکام وضعی آن مورد تتبع و توجه فقهی واقع نشده است لذا بیشتر باید این قاعده را یک قاعده مکمل یا ارشادی تلقی کرد.

8. قاعده عدل و انصاف را می‌توان وجه متعالی‌تر این منظومه قلمداد کرد چراکه افراد را مخیر می‌دارد از بین امنیت اقتصادی مطلق و زودبازده خود یا چشم‌پوشی از بخشی از حقوق اقتصادی‌شان در قبال امنیت بلندمدت و چندجانبه (امنیت فرهنگی، روانی، اقتصادی، اخروی و ...) یکی را برگزینند؛ به عبارت دیگر افراد این سلطه، اختیار و حق را دارند که در همه جا عین حقوق خود را مطالبه نمایند اما این راه نیز به آن‌ها نشان داده شده که در برخی موارد در صورت چشم‌پوشی از برخی حقوق و سلطه‌هایشان در مراودات اجتماعی، امنیت پایدارتری نصیبشان می‌گردد و به اقتضای اصل اختیار، این خود افراد هستند که باید در مورد نتایج اقداماتشان دست به انتخاب‌گری بزنند و با سنجش سود و زیان آن، برترین راه را برگزینند.

References

A. Books

- [1] Akhavan Kazemi, B. (2006). **Security in the political system of Islam**. Tehran, Youth Thought Center. (in persian).
- [2] Ameli (Shahid saani), Zainuddin Ibn Ali. (1988). **Al-rozah Al-bahiyah Fi Sharhe Al-lomáh Al-dameshqiyyah**. Qom, Daavari bookstore. (in Arabic).
- [3] Ameli (Shahid saani), Zainuddin Ibn Ali. (1991). **Masaalek Al-Afhaam Ela Tanqih Sharaye Al-islam**. Qom, Islamic Knowledge Institute. (in Arabic).
- [4] Ansari Dezfooli, M. (1988). **Al-mkaseb Al-moharramah va Al-Beyä va Al-Khiyaraat**. Qom, World Congress in honor of Sheikh Azam Ansari. (in Arabic).
- [5] Bahr Al-Uloom, Muhammad ibn Muhammad Taqi. (1981). **Balaghah al-Faqih**. Tehran, Manshoorat Maktabah Al-Sadiq. (in Arabic).
- [6] Bahrani, Yusuf Ibn Ahmad Ibn Ibrahim (1983). **Al-Hadaeq Al-nazerah Fi Ahkam Al-Etrah Al-Taheerah**. Qom, Islamic publishing office of the Society of Teachers of Qom Seminary. (in Arabic).
- [7] Buzan, B. Weaver, E. de Wilde, P. (2007). **Security: a new framework for analysis**. Tehran, Research Institute of Strategic Studies. (in persian).
- [8] Eftekhary, A & Nasri, Gh. (2004). **Method and Theory in Research of Security**. Tehran, Research Institute of Strategic Studies. (in persian).
- [9] Eftekhary, A. (2012). **Security**. Tehran, Imam Sadiq University. (in persian).

- [10] Hashemi Shahroudi, Seyed Mahmoud and a group of researchers. (2004). *Encyclopedia Of Jurisprudence based on Ahl Al-Bait (p.b.u.th) religion*. Qom, Institute for Encyclopedia of Islamic Fiqh based on Ahl Al-Bait (p.b.u.th) Religion. (in persian).
- [11] Helli, Ibn Idris. (1988). **Al-sarayer Havi Le-tahrir Al-fatavy**. Qom, Islamic publishing office of the Society of Teachers of Qom Seminary. (in Arabic).
- [12] Hosseini Rohani Qomi, Seyed Sadegh. (n.d.) **Minhaj Al-Saaliheen**. n.p. (in Arabic).
- [13] Hosseini Shirazi, Seyed Mohammad. (2003). *Property; taking, giving, spending*. Beirut, the Institute of Islamic Awareness - Dar al-Ulum. (in Arabic).
- [14] Ibn Fares, A. (1983). **Maqaees Al-Loqa Dictionary**. Qom, Islamic publishing office of the Society of Teachers of Qom Seminary. (in Arabic).
- [15] Imami, H. (2011). **Private Law**. Tehran, Islamiyah bookstore. (in persian).
- [16] Iraqi, Aqa ziya Al-din. (1998). **book of Judiciary**. (Expositions of Najmaabaadi). Qom, Imam Reza (PBUH) Institute of Islamic Studies. (in Arabic).
- [17] Irvany, B. (2004). **Doroos Al-Tamhidiya fi Al-Qavaed Al-Fiqhiya**. Qom, Daar Al-fiqh le Al-Tabae va Al-Nashr. (in Arabic).
- [18] Jafari Tabriz, Mohammad Taqi. (n.d.) **sources of jurisprudence**. n.p. (in persian).
- [19] Jafari Tabriz, Mohammad Taqi. (1997). **jurisprudence Essays**. Tehran, Karaamat Institute of leaflets. (in persian).
- [20] Jahan Bozorgi, A. (2009). **Security in the political system of Islam, principles and components**. Tehran, Islamic Research Institute for Culture and Thought. (in persian).
- [21] Katouzian, N. (1995). **Private Law**. Tehran University Press. (in persian).
- [22] Khansari, Sayyid Ahmad ibn Yusuf. (1983). **Jaame Al-madarek fi Sharhe Mokhtasar Al-naafe**. Qom, the Institute of Ismailiyan. (in Arabic).
- [23] Makarem Shirazi, Naser. (1989). **Al-Ghavaaed Al-Fiqhiya** (jurisprudential-rule). Qom, Imam Ali (PBUH) School. (in Arabic).
- [24] Makarem Shirazi, Naser. (2000). **The important Discussions of Jurisprudence** (Bohoos Fiqhiyah Hämma) Qom, Imam Ali (PBUH) School. (in Arabic).
- [25] Makarem Shirazi, Naser. (2003). **Anvaar Al-Feghaha – book of Sale**. Qom, Publishing of Imam Ali ibn Abi Talib School. (in Arabic).
- [26] Maraghi Hosseini, Sayed Mir Abdulfattah ibn Ali. (1995). **Al-Anavin Al-fiqhiyah**. Qom, Islamic publishing office of the Society of Teachers of Qom Seminary. (in Arabic).
- [27] Moeen, M. (1996). **Persian Dictionary**. Tehran, Amir Kabir Publishing Institute. (in persian).
- [28] Moghniyeh, Mohamad Javad. (1999). **Al-Imam al-Sadiq jurisprudence**. Qom, Ansariyan Institute. (in Arabic).

- [29] Mohaghegh Dammad Yazdi, Seyed Mostafa. (1984). **rules of jurisprudence**. Tehran, The Center of Publishing Islamic Sciences. (in persian).
- [30] Mostafavi, Sayyed Mohammad Kazem. (1999). **one hundred rule of jurisprudence**. Qom, Islamic publishing office of the Society of Teachers of Qom Seminary. (in Arabic).
- [31] Motahari, Morteza. (1994). **Overview of the principles of Islamic economic**. Tehran, Sadra. (in persian).
- [32] Mundell, R. (1998). **The changing face of national security: a conceptual analysis**. Tehran, Research Institute of Strategic Studies. (in persian).
- [33] Mousavi Bojnoordi, sayyed Mohammad Ibn Hasan (1979). **jurisprudential-rule** (Qavaed Fiqhiya). Tehran, Oruj Institute. (in Arabic).
- [34] Mousavi Bojnoordi, sayyed Hassan ibn Aqa Bozorg. (1997). **The jurisprudential-rule** (Al-Qavaed Al-Fiqhiya). Qom, Hadi Publishing. (in Arabic).
- [35] Mousavi Khoei, Seyed Abolqasem. (1989). **Shia jurisprudence** (fiqh Al-Shia) (Expositions of Sayed Mehdi Mousavi Khalkhali). Qom, Nozohr publication. (in Arabic).
- [36] Mousavi Khoei, Seyed Aboqasem. (2000). **Mabaani Takmelah Al-Minhaj**. Qom, Institute for Rehabilitation works of Imam Khoei. (in Arabic).
- [37] Mousavi Khomeini, Sayyid Ruhollah. (n.d). **Tahrir Al-Vasileh**. Qom, Daar Al-Elm Press Institute. (in Arabic).
- [38] Mousavi Khomeini, Sayyid Ruhollah. (1999). **Ketab Al-Bayá**. Tehran, Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (in Arabic).
- [39] Mousavi Khomeini, Sayyid Mostafa. (1996). **Dorus Al-Alam va naqdoha**. Tehran, Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini works. (in Arabic).
- [40] Najafi, Mohammad Hasan. (1982). **Javaher Al-kalam Fi Sharhe Sharaye Al-Islam**. Beirut. Dar Ehya al-toras Al-arabi. (in Arabic).
- [41] Najafi Kashif Al-Ghita, Mahdi. (n.d). **Mored Al-Anaam fi Sharhe Sharaye Al-Islam**. Najaf, Kashif Al-Ghita Institute. (in Arabic).
- [42] Najafi Kashif Al-Ghita, Mohammad Hossein Ibn Ali Ibn Mohammad Reza. (1937). **Tahrir Al-Majalle**. Najaf, Al-maktabah Al-mortazaviyah. (in Arabic).
- [43] Naraqi, Mula Ahmad ibn Mohammad Mehdi. (1995). **Avaaed Al-Ayyam fi Bayan Qavaaed Al-Ahkam va Mohemmaat Masaael Al-halal va Al-haram**. Qom, Islamic Propagation Office of Qom Seminary. (in Arabic).
- [44] Navidnia, Manizheh. (2009). **social security**. Tehran, Research Institute of Strategic Studies. (in persian).
- [45] Raagheb Esfehiani, H. (1990). **Dictionary of Quran Words**. (Mofradaat). Lebanon, Daar Al-Elm.
- [46] Rabiee, A. (2004). **National Security Studies (Introduction to the Theories of National Security in the Third World)**. Tehran, Institute for

- Political and International Studies. (in persian).
- [47] Seyfi Mázandaráni. Ali Akbar. (2003). **Principles of Active jurisprudence in great jurisprudential-rule**. Qom, Islamic publishing office of the Society of Teachers of Qom Seminary. (in Arabic).
- [48] Seyfi Mazandaran, Ali Akbar. (2005). **The guide of Tahrir Al-Vasileh; Mozarebeh**. Tehran, Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (in Arabic).
- [49] Shobeiri Zanjani, Sayed Musa. (1997). **The Book of Marriage**. Qom: Research Institute of Raypardaz. (in Arabic).
- [50] Tabatabaee, Mohammad Hossein. (1982). **Takmelah Orvah Al-Vosqa**. Qom, Daavari bookstore. (in Arabic).
- [51] Taheri, H. (1996). **Private Law**. Qom, Islamic publishing office of the Society of Teachers of Qom Seminary. (in Persian).
- [52] Tusi, Khaje Nasir Al-din Muhammad ibn Muhammad (n.d.). **Ethics of Naseri**. Tehran, Elmiye Islamia. (in persian).

B. Articles

- [53] Akhavan Kazemi, B. (2008). **Economic Security and guidelines providing it in the teachings of Quran and Hadith**. Quran and Hadith Studies, (29): 183-216. (in persian).
- [54] Eftekhary, A. (1977). **National Security; Approaches And works**. Strategic Studies Quarterly, (-2): 27-60. (in persian).
- [55] Eftekhari, A. & Naderi Babanari, M. & Meisami, H. (2011). **Security Imperatives of I.R. of Iran`s 20-Year Vision Plan for 2025 Perspective: A Multilateral Approach**. Rahbord Quarterly, (60): 53-80. (in persian).
- [56] Hosseini, S.A. (2007). **the principles of natural law theory in thought of Professor Motahari**. Journal of Jurisprudence of Ahl Al-Bayt (peace be upon them), (52): 106-139. (in persian).
- [57] Karimi Maleh, A. (2005). **Identification of the Reference of Authority in Imam Khomeini's National Security Attitude**. Strategic Studies Quarterly. (30): 765-788 (in persian).
- [58] Qahf, M. (2005). **Religion and economy: the economic system of Islam and Islamic economics analysis**. (Translates by mir moezi, S.H.). Journal of Islamic Economy. (18): 157-178 (in persian).
- [59] Poor saeed, F. (2010). **The Referent Object of Security in Imam Khomeini's Speech Act**. Strategic Studies Quarterly, (49): 29-54. (in persian).
- [60] Poor Seyyed, B. (2002). **financial security from aspect of foreign investment**. the Conference on improving economic security, Tehran, Institute for Trade Studies and Research & Education and Research Department of the Judiciary. (in persian).
- [61] Al-Rahmani, M., (2003). **The Rule Of 'Nafyo Al-sabil': The path to independence and resistance on domination**. Journal of Jurisprudence of

- Ahl Al-Bayt (peace be upon them), (32): 167-196. (in Arabic).
- [62] Rahmani, M. (1997). **The Rule Of Ghorur**. Journal of Jurisprudence of Ahl Al-Bayt (peace be upon them), (10): 168-203. (in persian).
- [63] Rahmani, M. (1997). **The Rule Of Etlaf**. Journal of Jurisprudence of Ahl Al-Bayt (peace be upon them), (11-12): 240-282. (in persian).
- [64] Rahmani, M. (2002). **Dissipation From The point of view Of molaAhmad naraqi**. Journal of Jurisprudence of Ahl Al-Bayt (peace be upon them), (29): 162-186. (in persian).
- [65] Salmanpour, M.J. (2003). **Jurisprudential Foundations of prohibition of use and Contraband of drugs and crimes related to it**. Journal of Jurisprudence of Ahl Al-Bayt (peace be upon them), (35): 120-153. (in persian).
- [66] Shafiee, M. H. (2003) **The matter of respect in Jurisprudence**. Journal of Jurisprudence of Ahl Al-Bayt (peace be upon them), (33): 141-152. (in persian).